**فقه: زکات، جلسه 53: 05/10/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین**

**الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین**

روایت دوازدهم صحیحه یونس بن یعقوب است:

 أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ أَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ لِي إِخْوَةً صِغَاراً فَمَتَى تَجِبُ عَلَى أَمْوَالِهِمُ الزَّكَاةُ قَالَ إِذَا وَجَبَتْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَجَبَتِ الزَّكَاةُ قُلْتُ فَمَا لَمْ تَجِبْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ قَالَ إِذَا اتُّجِرَ بِهِ فَزَكِّهِ‌ ‌الكافي (ط - الإسلامية)، ج‌3، ص: 542

در سند، یونس بن یعقوب، به نظرم واقفی شمرده شده روایت صفوان بن یحیی از اینها مربوط به زمان استقامت آنها است. با توجه به روایت کردن صفوان ، من تعبیر به صحیحه کردم.

در این روایت، می گوید برادران کوچکی دارم -کأنّ ولایت برادران با ایشان بوده- چه موقع به اموال آنان زکات تعلق می گیرد؟ فرمود: صلاة و زکات زمان وجوبشان یکی است. گفتم وقتی به اینها صلاة واجب نشده، چطور؟ می فرماید: إِذَا اتُّجِرَ بِهِ فَزَكِّهِ‌

در اینجا یک نکته متنی است که ایا این زکات که می فرماید واجب است همان زکات مال التجاره است که در روایات دیگر در مورد کبیر مطرح است که جمعش بین ادله اش این است که زکات مال التجاره مستحب است؛ یا نه در خصوص مال صغیر یک ویژگی خاص دارد کأنّ این مال التجاره اش زکات داشته باشد. ظهور ندارد که بخواهد بگوید یک حکم اختصاصی زکات مال مال یتیم دارد این روایت ناظر به این است که همان زکات مال التجاره که در مورد کبار است در مورد صغار جاری است زکات واجب در حق صغیر نیست ولی زکات مستحب که زکات مال التجاره است در حق صغیر است بنابراین ولی حق دارد این کار را انجام دهد. نکته این است که جایی که زکات مستحب نباشه ولی حق ندارد مال صغیر را به عنوان زکات بدهد ولی اگر مستحب باشد ولو در مال صبی ولی حق دارد این مستحب را انجام دهد « إِذَا اتُّجِرَ بِهِ فَزَكِّهِ‌ » بیشتر ناظر به این است که ولی به او گفته می شود که تزکیه کند و همان تزکیه که در مال کبیر مستحب است در مال التجاره میخواهد در مال صغیر هم بگوید.

روایت بعدی : سَعْدٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ‌ الْفُضَيْلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنْ صِبْيَةٍ صِغَارٍ لَهُمْ مَالٌ بِيَدِ أَبِيهِمْ أَوْ أَخِيهِمْ هَلْ تَجِبُ عَلَى مَالِهِمْ زَكَاةٌ فَقَالَ لَا تَجِبُ فِي مَالِهِمْ زَكَاةٌ حَتَّى يُعْمَلَ بِهِ فَإِذَا عُمِلَ بِهِ وَجَبَتِ الزَّكَاةُ فَأَمَّا إِذَا كَانَ مَوْقُوفاً فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ‌. تهذيب الأحكام، ج‌4، ص: 28‌

عبارت«وَجَبَتِ الزَّكَاةُ » می تواند به معنای ثبتت الزکاة باشد. یعنی زکات ثابت است.

 هَلْ تَجِبُ عَلَى مَالِهِمْ زَكَاةٌ کلمه وجب اگر با علی متعدی شود «علی» که متعلق به شخص است وجب علیّ هذا الفعل این ظهور در وجوب اصطلاحی پیدا می کند ولی وجوبی که با «علی» متعدی نشده یا اگر با علی متعدی شده آن متعلَقش شئ خاص است هَلْ تَجِبُ عَلَى مَالِهِمْ زَكَاةٌ این ظهور ندارد که این زکات به اصطلاح واجب به معنای شرعی است می تواند به این معنا باشد که این مال موضوع زکات است و زکات در مورد این مال ثابت است بر این مال زکات هست همین مقداری که ولی بتواند جایز باشد برای او که از این مال زکات را خارج کند کفایت می کند

در سند روایت مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قرار گرفته عبارتی در ترجمه او در رجال نجاشی است: (رجال نجاشی ص339 رقم 906):« محمد بن عبد الحميد بن سالم العطار‌ أبو جعفر، روى عبد الحميد عن أبي الحسن موسى [عليه السلام]، و كان ثقة من أصحابنا الكوفيين. له كتاب النوادر. أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى، عن عبد الله بن جعفر، عنه بالكتاب. »

 این « له كتاب النوادر » مشخص است که مال صاحب ترجمه، محمد بن عبدالحمید است اما « و كان ثقة من أصحابنا الكوفيين» ضمیر مستتر در کان بعضی به صاحب ترجمه ،محمد بن عبد الحميد برگردانده اند ولی با توجه به نکته ای که اقای خویی اشاره می کنند میفرمایند که و كان ثقة من أصحابنا الكوفيين این جمله است که باید عطف به جمله قبلی شده باشد جمله قبلی که داریم این است: « روى عبد الحميد عن أبي الحسن موسى [عليه السلام]، » به آن جمله که عطف شد ظاهرش این است که مرجع ضمیر کان همان فاعل «روی» است روی عبدالحمید و کان عبدالحمید بنابراین از این روایت توثیق عبد الحميد بن سالم برداشت می شود نه توثیق محمد بن عبدالحمید. درست نیست که بگوییم «روی عبد...» معترضه است زیرا صحیح نیست که گفته شود: محمد بن عبد الحميد بن سالم العطار‌أبو جعفر و كان ثقة من أصحابنا الكوفيين. این درست نیست.

کان ثقة هم ادامه جمله معترضه است با این تعبیر. نجاشی برای خودش مبانی دارد عطف بر ضمیر مستتر را جایز می داند این غیر از این است که عطف جمله بر یک مفرد را جایز بداند وقتی معطوف جمله است معطوف الیه هم باید جمله باشد لذا از این عبارت توثیق محمد بن عبدالحمید استفاده نمی شود توثیق عبدالحمید استفاده می شود.

ولی محمد بن عبدالحمید جزو مشایخ طائفه است که خیلی از او روایت کرده اند سعد بن عبدالله زیاد از او روایت کرده است عبدالله بن جعفر الحمیری زیاد روایت کرده

یک نکته بگویم محمد بن عبدالحمید عمرش زیاد بوده است کسانی مثل محمد بن الحسین ابی الخطاط از او روایت می کنند هم سعد بن عبدالله که شاگردش است از او روایت می کند تقریبا همه رجال این طبقه، سعد بن عبدالله زیاد، عبدالله بن جعفر الحمیری، محمد بن الحسن الصفار مکرر روایت کرده اند این یک نکته برای توثیقش است و نکته دیگر اینکه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری از او زیاد روایت کرده. و استثنا نشده است در مورد استثنای رجال ابن ولید مواردی که تک و توک محمد بن احمد بن یحیی روایت کرده باشد به نظر ما این توثیق محمد بن احمدبن یحیی این موارد تک تک را شامل نمی شود . این بحث سر جای خودش . به نظر ما در مواردی که محمد بن احمد بن یحیی از کسی روایت کند ولی یکی دو روایت باشد اینکه ابن ولید و به تبع شیخ صدوق و ابن نوح استثنا نکرده اند از روایت های محمد بن احمد بن یحیی روایت شخصی را دلیل بر توثیق مروی عنه میدانیم وفاقا لحاج آقا که مقاله ای هم از ایشان در این موضوع وجود دارد ولی به شرطی که تک و توک نباشد به طوری که روایت محمد بن احمد بن یحیی از این شخص را مطمئن باشیم که ابن ولید دیده. چون ببینید ابن ولید ولو این توثیقی که می کند توثیق این است که کآنّ همه کسانی که محمد بن احمد بن یحیی از انها روایت می کنند ثقه هستند مواردی که من دارم استثنا می کنم ولی این یک قضیه حقیقیه نیست یک قضیه خارجیه است یعنی من تتبع کردم تمام رجال محمد بن احمد بن یحیی را دیدم همه ثقه هستند مواردی که تک و توک باشه این که بخواهیم کلام ابن ولید ناظر به آن مواردی که تک و تک است یک روایت دو روایت داشته باشد خیلی ثابت نیست. این جور چیزها یک شهادت است شهادت به اعتبار کاشفیتش است اگر شهادت واقعی باشد آن ادله شرعی شهادت ممکن است بگوییم این موارد را . این گونه که شهادت نداده . میدانیم که ابن ولید این گونه افراد را ثقه می دانسته اند اگر ثقه نمی دانست استثنا می کرد. اصل عدم خطا در این موارد جاری نیست. این موارد که بسیار نادر است خطاهایی نیست که چیز بشود ولی چون تعبدا شهادت پذیرفته می شود این جور چیزها . شهادت ولو جنبه کاشفیت دارد ولی تمام العله برای حجیت، کاشفیت نیست. بنابراین در جاهایی که کاشفیت نداشته باشد و ظن برای نوع افراد نیاورد شهادت حجت است ولی در این موارد این چنینی حجت نیست.

سوال : ادله شهادت کذب را نفی می کند ولی خطا و ...

جواب: نه. ادله شهادت شرعیه این جور خطاها را هم نفی می کند.

باید مطمئن باشیم که حتما آن را دیده. این نکته را عرض کنم محمد بن احمد بن یحیی ممکن است یک روایت هایی داشته باشد که اصلا دست ابن ولید رسیده باشد ابن ولید نمی خواهد ادعا کند که من همه روایت های واقعی محمد بن احمد بن یحیی را در اختیار دارم می گوید آن کسانی را که من دیده ام غیر از این کسانی که استثنا میکنم همه ثقه هستند اگر شهادت باشد شهادت به آن کسانی است که دیده . شهادت به جمیع مشایخ واقعی اش نیست. این باید اثبات شود که این مشایخ را دیده . محمد بن عبد الحمید زیاد است می خواهم بگویم این شرطی که وجود دارد در مورد محمد بن عبدالحمید هست. در بعضی موارد اثبات وثاقت با یک دو روایت می خواهد بشود ما آن را درست نمی دانیم اثبات وثاقت با آن موارد تک و توک. بنابراین بعضی موارد است محمد بن عبدالله مسمعی، این جزو مشایخ محمد بن احمد بن یحیی است یک جا یا دو جا از او روایت دارد. ابن ولید تضعیفش کرده شیخ صدوق نقل می کند « كان شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد سيئ الرأي في محمد بن عبد الله المسمعي» به نظر میرسد که این دو تا تعارض با هم ندارند از یک طرف آن عبارت را دارد از یک طرف این عبارت. اینها را ندیده طبیعة استثنا نکرده است.

سوال:در مورد عطف جمله به مفرد نجاشی در ترجمه فضل می گوید :« كان أبوه من أصحاب يونس و‌ روى عن أبي جعفر الثاني، و قيل [عن] الرضا أيضا عليهما السلام و كان ثقة، أحد أصحابنا الفقهاء و المتكلمين. و له جلالة في هذه الطائفة، و هو في قدره أشهر من أن نصفه» روی عن ابی جعفر به فرد می خورد

 استاد: نه. مال پدر است.

سوال: و كان ثقة این به کی میخوره.

استاد: به پدر. کان ثقة تمام شد. احد اصحابنا ادامه چیز نیست. احد اصحابنا آغاز جمله جدید است.

سوال: ظاهرش این است که همه با هم است.

استاد: خیر.

عرض کنم که محمد بن عبدالحمید مشکلی در توثیقش نیست نفر بعدی سند محمد بن الفضیل است مرحوم اردبیلی در جامع الرواة ادعا دارد محمد بن الفضیل احیانا به محمد بن قاسم بن فضیل بن الیسار بصری هم اطلاق میشده. بنابراین عنوان محمد بن الفضیل مشترک است بین محمد بن الفضیل الصیرفی الکوفی و محمد بن قاسم بن الفضیل الیسار که نسبت به جد داده شده و محمد بن الفضیل گفته شده بعد ایشان در بیان ذکر قرائنی آمده برای تمییز بین محمد بن الفضیل البصری با محمد بن الفضیل الصیرفی الکوفی. مفصل در جامع الرواة قرائنی را می خواهد ذکر کند که از قسمت های سخت جامع الرواة همین بحث است. جاج آقا یکی دو جلسه در بحث خمس عبارت جامع الرواه را معنا می کردند.

اصل این مطلب را حاج آقا مناقشه داشتند که هیچ وقت به محمد بن قاسم بن الفضیل الیسار، محمد بن الفضیل اطلاق نشده است تنها در یک مورد ابن الفضیل بن الیسار اطلاق شده محمد بن الفضیل همین محمد بن الفضیل الصیرفی است ولی محمد بن الفضیل الصیرفی ثقه است به غلو مرمی شده ولی رمی به غلو ، اعتبار ندارد جزو مشایخ حسین بن سعید است مکرر ازش روایت می کند قرائن دیگری هم ممکن است برای توثیقش باشه.

 (سوال:...) پاسخ: حالا آن بحث هایی داردمثلا روایت ابن ابی عمیر از محمد بن الفضیل بحث دارد که آیا درست است یا نیست. لذا روی آن خیلی تکیه نمی کنم ولی بزنطی به نظرم زیاد است ا گر اشتباه نکنم ولی روایت ابن ابی عمیر از محمد بن الفضیل ثابت نیست ولی عمده نکته ای که در مورد محمد بن الفضیل جدی است روایت حسین بن سعید است روایت احمد بن محمد بن عیسی احیانا هست در مواردی. مجموع قرائن بر وثاقت محمد بن الفضیل دلالت می کند. بنابراین مشکلی از این جهت درسند نیست.

روایت بعدی: عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ ( فطحی ثقة)عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ (برادر علی بن الحسن، فطحی ثقة) عَنْ أَبِيهِ(فطحی ثقة) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ أَبِي شُعْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام « قَالَ سُئِلَ عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ فَقَالَ لَا زَكَاةَ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يُعْمَلَ بِه »

حالا حسن بن علی بن الفضال در موقع مرگش برگشته از فطحیه شاید آن تاثیری نداشته باشد در اینکه روایات او را صحیحه کنند.

أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ أَبِي شُعْبَةَ، جزو آل أبی شعبه است که توثیق عام دارند پدرش عمر بن ابی شعبه از ثقات هستند روایت موثقه است

روایت بعدی: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ أَوْ يُعْمَلَ بِهِ‌»

این « أَوْ يُعْمَلَ بِهِ‌» ممکن است عطف در کلام امام بوده باشه و مراد یک معنای عامی باشد عمل کردن با مال فرض کنید یک باغی باشد. تجارت یک نحو خاصی از عمل است یک احتمال دیگر این است که امام تعبیر یتجر به فرموده باشند یا تعبیر یعمل به. راوی در واقع میخواهد لفظ امام را حکایت کند که یکی از این دو بوده. چون یعمل به در مورد تجارت به کار برده می شود به خصوص اگر کلمه مال را به خصوص طلا و نقره معنا کردیم. بعدا عرض میکنم

این روایت صحیحه است با توجه به این که ابراهیم بن هاشم را در کلمات متاخرین صحیحه می دانند قدیمی ها حسنه تعبیر می کردند.

روایت بعدی: روای فقه الرضا است فقه الرضا اخیرا قسمتی از آن بدست امده چاپ هم شده مقدمه خوبی هم دارد. نمی خواهم بگویم قابل نقد نیست ولی مجموعا مقدمه خوبی است مقایسه ای کرده بین منقولات بین شرایع علی بن بابویه با فقه الرضا. خیلی روشن است که شرایع علی بن بابویه و فقه الرضا دو کتاب هستند اینکه دو کتاب هستند روشن است و این که به هم ارتباط دارند هم روشن است. ظاهرا منبع اصلی شرایع علی بن بابویه که رساله ای بوده که علی بن بابویه وصیت به پسرش شیخ صدوق کرده این رساله منبع اصلی آن همان کتاب فقه الرضا است ولی خوب تغییر داده احیانا عبارت ها را خیلی جاها تفاوتهایی است هم تفاوت نقل به معنا است و هم تفاوت محتوایی. فتوا را عوض کرده ولی کلیة منبع اصلی شرایع علی بن بابویه، فقه الرضا بوده کما اینکه منبع اصلی مقنع صدوق هم فقه الرضا است بین مقنع شیخ صدوق و فقه الرضا ارتباطات خیلی ؟ است به طوری که از هر یک از اینها در تصحیح دیگری می شود کمک گرفت بعضی تحریفاتی در فقه الرضا رخ داده با مقنع می شود آن تحریفات را برطرف کرد همچنین برعکس . این سه کتاب را باید با هم دید شرایع علی بن بابویه که البته غیراز قسمت کوچکی بقیه اش در دست ما نیست ولی در کتابهایی از این شرایع نقل شده مثل نزهة الناظر کتب علامه و کتب شهید اول از اینها مکرر نقل شده. علامه که خیلی وقتها عین عبارت را می آورد حالا کتابهای دیگر عین عبارت را نمی آورند نقل قول می کنند.

سوال:

پاسخ: بله. چیزهای مأثوره. به احتمال زیاد فقه الرضا همچنان که آسید حسن صدر بحث کرده اند همان کتاب التکلیف شلمغانی باید باشه که در زمان استقامت شلمغانی نوشته شده و علمای قم آن را بررسی کرده اند و دیده اند که به جزو یکی دو مورد بقیه آن مأثور است. ما فیه الا و هو ماثور تعبیری که علمای قوم در مورد بررسی این کتاب التکلیف کرده اند.

سوال.. پاسخ:.

شلمغانی یک مقدار کمی مقدم بر علی بن بابویه است 323 یا 322 است مرحوم علی بن بابویه 328 یا 329 از دنیا رفته و ظاهرا هم عمرش طولانی بنوده. توضیحی در مورد ولادت علی بن بابویه هم بدهم: علی بن بابویه، استاد اصلی اش سعد بن عبد الله است متوفای300. از صفار نقل نمی کند که 290 است مرحوم شیخ صدوق از صفار به وسیله ابن ولید نقل می کند ابن ولید استاد دیگر او از 290 . همچنین از علی بن جعفر حمیری که 298 زنده بوده از محمد بن یحیی بن عمران اشعری که حدود 292 زنده بوده از اینها همه با واسطه نقل می کند اونی که خیلی زیاد است و از او نقل می کند سعد بن عبدالله است به نظر می رسد که زمان صفار که 290 است ایشان در یک شرایطی نبوده از جهت سنی که از صفار بخواهد نقل کند بعید است که به اصطلاح بیشتر از 20 سال داشته باشد شیخ علی بن بابویه زمان وفات صفار. 290 یک چیزی حدود ولادتش باید از 270 یا متاخر از 270. بین 270 تا 275. این حدودها می شود ولادت او را حدس زد زمان وفات سعد بن عبدالله 25 الی 30 سال سن دارد.

این نکته را هم ضمیه کنم که در داستان ولادت شیخ صدوق. علی بن بابویه در اوائل نیابت حسین بن روح یک نامه ای به حسین بن روح مینویسدکه از امام زمان در مورد فرزند دعا مطالبه می کند از طرف حضرت درحق علی بن بابویه دعا می شود که دو تا فرزند مبارکین و خیرین به دعای حضرت ولی عصر، شیخ صدوق و برادرش به دنیا می آیند تو اون نقل است که فتملک جاریه دیملیة فی هذه سنة در آن خطابی که حسین بن روح کرده می گوید از این خانمت فرزندار نمی شوی یک جاریه ای را مالک می شوی و از او فرزند دار می شوی به نظرم فی هذه سنه دارد فرض کنید 305 اگر اصل داستان باشد 306 حدودا ولادت شیخ صدوق است در این داستان هیچ اشاره نشده که علی بن بابویه سنش زیاد بوده سن طبیعی داشته نامه ای به عنوان نامه امام حسن عسکری به پدر شیخ صدوق مطرح است آن نامه، منبع معتبر ندارد. اینکه زمان امام حسن عسکری علیه السلام شیخ علی بن بابویه در حدی باشد که شیخی و معتمدی. شیخی اصلا مأنوس نیست که امام علیه السلام برای کسی به کار ببرند لذا در منابع معتبر وارد نشده است و سازگار نیست با طبقه علی بن بابویه . علی بن بابویه به احتمال زیاد بعد از ولادت امام حسن عسکری علیه السلام متولد شده است. تاریخ تقریبی ایشان بین 370 تا 375 میشه حدس زد موقع تولد شیخ صدوق 35 ساله بوده. طول کشیده بوده که بچه دار نشده بوده مثلا ده سالی ولی اینکه سنش از طبیعی گذشته باشد این صحبت در این ماجرا نیست تاخیر افتاده بوده ولی از سن طبیعی بچه دار شدن نگذشته بوده.

تو بعضی نقل ها است که فی هذه سنه. یک چیزهایی تو ذهنم است نمی دانم کجا دیدم یک چیزهای را قاطی کردم اینها را گفتم.

توبعضی نقل ها است که اول سفارت بوده.

تقریب ولادت شیخ صدوق حدود 306 است موقع مرگ پدرش خیلی سن نداشته . استاد اصلی شیخ صدوق مرحوم ابن ولید بوده که حدود 10 سال هم از علی بن بابویه بزرگتر بوده. استاد اصلی محمد بن حسن بن ولید، صفار است. بیشتر از همه از صفار نقل می کند از سعد بن عبدالله هم زیاد دارد ولی بیش از همه صفار نقل کرده مرحوم ابن ولید.

آقای شهیدی یک شوخی با ما کرده بود به ما می گفت تو زرنگی. هر مطالعه نکردی بحث را میبری بحث های رجالی. اونجا هم اونقدر مطلب داری که حرف بزنی. حالا نه من مطالعه کردم بحث کشیده شد به اینجا دیگه.

عبارت های فقه الرضا و مقنع شبیه به هم از در این روایت من به مناسبت این تشابه این مطالب را عرض کردم.

سوال:

پاسخ:تلک السنه. صدوق در همان سال به دنیا آمده. این تعبیر تلک السنه بود من به آن استدلال می کردم.

عرض کردم فقه الرضا شرایع علی بن بابویه و مقنع به هم ارتباط دارند شرایع اولش عبارتی دارد که اخیرا چون نسخه آن آمده آغازش تو خطبه اش اشاره می کند که اینها روایات محفوظة الإسناد هستند همان مطلبی که در عبارت مقنع است که حفظتُ الأسانید لأن لایثقل حملها تو مقدمه شرایع علی بن بابویه هم همین مطلب است این که اصحاب به شرایع تمسک می کردند به خاطر این بوده که شرایع را روایت می دانستند روایت های مقطوعه الإسناد محفوظة الإسناد هستند به خاطر اعتماد به علی بن بابویه به این حذف اسنادش اعتماد داشتند شبیه ابن بابویه که با مرسلاتش اعتماد می کردند یک سری روایات مرسله ای هست که علی بن بابویه داشته اصحاب کأنّ به روایات علی بن بابویه اعتماد می کردند به خاطر شخصیت خاصی که علی بن بابویه داشته.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین